

دوگانه‌سازی وضعیت: ساختن-عمل-پراکتیس/نسختن-بی‌عملی-نظریه علیرضا خادم^۱

قائل شدن به تضادهای دودویی و نگاهی دوگانه‌انگار به ایده‌ها، تلاشی است برای توصیف وضعیت؛ طرح‌واره‌ای آشنا برای ذهن؛ روشی برای مواجهه با پرسش‌های بنیادین؛ و شاید معمول‌ترین راه برای فهم یک "موضوع". اما دریدا نظری دیگری دارد؛ برای او این فرآیند به ظاهر معمول و متداول ذهنی، ریشه در یکی از عمیق‌ترین چالش‌های پیش روی تفکر فلسفی [غرب] دارد؛ که تمایل آن به دوگانه‌انگاری و امتیاز دادن به یک طرف (جانپ) دوگانه‌هاست.^۲ بر مبنای این نگاه دونا لیستی بایستی به ازای یک نیمه‌ی تاریک (Dark-side) وجهی روشن و درخشان (Good) وجود داشته باشد؛ به طور مثال واپس‌گرایی‌های مذهبی و اشرافی در برابر آرمان‌های دنیوی و دموکراتیک روشنگری؛ نیمه‌ای تاریک در برابر نیمه‌ی روشن و آغاز نبرد؛ نبردی میان سیاهی و سپیدی. به عقیده‌ی دریدا، یکی از چالش‌های اصلی و همیشگی نظام فکری، تلاش برای برتری دادن به یک سوی دوگانه‌ها و گرفتن جانب آن است. به این شکل هر عصر تاریکی، یک مابه‌ازای روشن‌گران خواهد داشت؛ بستگی دارد نظام دانشی سوژه، وزن مثبت ارزش را در کدام کفه ی این ترازو قرار دهد و وزن منفی ارزش را در کدام کفه.

اگر کفه‌ی ارزش مثبت به "ساختن" تعلق گیرد، ناچار "نسختن" در کفه‌ی ارزش منفی جای می‌گیرد و بالعکس. در حالت اول اصالت با انجام گرفتن فعل ساختن است؛ به همین منظور هر فعالیتی در جهت تحقق بخشیدن به این مهم، قرین ارزش است؛ و به شکلی مشابه و در حالتی دیگر نسختن قرین اصالت است. در منطق ایدئولوژیک این نگاه، ساختن با عمل پیوند می‌خورد و نسختن ترجمه‌ای به جز بی‌عملی ندارد و حتماً [تحت هر شرایطی] عمل بهتر از بی‌عملی است؛ این جاست که سر و کله‌ی یک دوگانه ی دیگر در نظام واژگانی دیسپلین شهرسازی، پیدا می‌شود که سابقه‌ای طولانی دارد؛ دوگانه‌ی پراکتیس-نظریه. در این نگاه دوگانه‌انگار معمولاً پراکتیس در کفه‌ی ارزش مثبت می‌ایستد و نظریه در کفه‌ی ارزش منفی؛ انشقاقی دوقطبی میان دو سر طیف و البته بانی برای بحث‌هایی همیشگی در محیط‌های آکادمیک و حرفه‌ای دیسپلین.

در نگاه ایدئولوژیک نظام دانشی دیسپلین شهرسازی، معمولاً ساختن-عمل-پراکتیس به عنوان ارزش‌های مثبت، بر سویی دیگر نسختن-بی‌عملی-نظریه به مثابه‌ی ارزش‌های منفی تقدم دارد. هم‌ارز دانستن ساختن با عمل و پیوند خوردن آن با پراکتیس، وجه روشن و درخشان دوگانه است؛ که قرار گرفتن نسختن-بی‌عملی-و نظریه را در وجه تاریک بدیهی نشان می‌دهد. بر اساس این نظام ایدئولوژیک هر آن چه به مرحله‌ی ساختن [در این جا بخوانید اجرا شدن] می‌رسد، فارغ از محتوا، به شکلی ضمنی و به صورتی پیش فرض واجد نوعی اصالت ذاتی است؛ و در سوی دیگر هر آن چه به ساخته شدن منجر نشود [در این جا بخوانید اجرا نشدن] با برچسب بی‌عملی مواجه می‌شود. سؤال متداول در این جا است که آیا می‌شود جایی بیرون از منطق ایدئولوژیک حاکم بر دوگانه‌سازی‌ها در نظام واژگانی دیسپلین شهرسازی ایستاد؟ شاید با "نوعی دیگر از دیدن" و یا به تعبیری "دیگرگونه دیدن وضعیت" بتوان به چنین تجربه‌ای دست یافت؛ اما چگونه؟ به نظر می‌رسد برای کمی بیرون نشستن و یا فاصله گرفتن از وضعیت پیش رو باید در جست و جوی مکتب، نحله یا نظام تفکری بود که واکنشی در مقابل منطق ایدئولوژیک دوگانه‌سازی‌ها داشته باشد؛ مکتبی با رویکردی خاص و منحصر به فرد؛ نحله‌ی از تفکر که گرچه نام خودش به شکلی طنزآمیز، یک سوی دوگانه را نشانه گرفته اما ادعای نقشی میانجی‌گرانه بین دوگانه‌های متداول و همیشگی دارد؛ مکتب پراگماتیسم؛ نظامی است از تفکر که با اصالت عمل گره خورده؛ عبارتی برگرفته از کتابی با عنوان "اصالت عمل نامی تازه برای برخی طرق اندیشیدن مطالعات همگانی در فلسفه" که مجموعه‌ای است از

^۱ دانشجوی کارشناسی ارشد شهرسازی-گرایش طراحی شهری-هنرهای زیبا دانشگاه تهران

^۲ Derrida, J. (1981) *Dissemination*. Chicago, IL: University of Chicago Press. and Derrida, J. (1997) *Of Grammatology*. Baltimore, MD: Johns Hopkins University

سخنرانی‌های ویلیام جیمز فیلسوف آمریکایی^۳ و ریشه در واژه‌ی یونانی *Pragma* به معنی عمل دارد که برای اولین بار توسط چارلز ساندرز پیرس استفاده شده؛ جریان تفکری که با تلاش‌های جیمز و دیویی در اواخر قرن نوزدهم اروپا را فرا گرفت.^۴

اما نکته‌ی مهم در این جا نوعی نگاه ساده‌انگارانه و تقلیل‌گراست که به شکلی تحت اللفظی پراگماتیسم را معادل عمل می‌داند و از این رهگذر با اصالت بخشیدن به عمل و غنی کردن بار معنایی آن، راه را بر تفکر به رویه‌ی [وجه] دیگر سکه می‌بندد و در مواردی حتی وجود آن را فاقد ارزش قلمداد می‌کند. در این نوع تحلیل، معمولاً **پیروان نظریه** به عنوان سویی دیگر بحث، متهم به بی‌عملی می‌شوند؛ بر این اساس، عمل و ساختن تنها با تحقق یافتن در **بعد اجرایی** معنا می‌یابد؛ از همین روست که اگر ایده ای بعد اجرایی نیابد به کلی فاقد ارزش توصیف می‌شود و از آن با عناوینی چون ایده‌های خیال‌دازانه و شاعرانه یاد می‌شود؛ چرا که نتوانسته به کلیدی ترین پرسش پراگماتیستی که همانا پرسش از چرایی لزوم رجوع به ایده‌ی موردنظر و کارایی- فایده‌مندی آن است، پاسخی درخور و مناسب بدهد؛ نوعی "پراگماتیسم عقیم و تهی شده از معنا" تنها خروجی چنین نگاهی است که در آن عمل معادل با اجرا و اجرا معادل با کلنگ زدن فرض می‌شود؛ بر این اساس بعد اجرایی یافتن ایده‌ها نه به عنوان یک آپشن در سنجش ایده، که به عنوان ملاک و معیار سنجش مورد توجه قرار می‌گیرد. پیروان این تفکر معمولاً با استفاده‌های ابزاری و دم دستی، از کلیدواژگان پراگماتیسم، نظیر فایده‌مندی، سودمندی و رضایت‌مندی، چماقی ساخته‌اند بر سر "تفکر"؛ و با تکیه بر همین استدلال‌ها تنها، کنش خود را واجد معنا و قرین ارزش می‌دانند؛ غافل از آن که، نظامی از واژگان را اطراف خود ساخته و پرداخته‌اند که همچون بندهایی نامرئی بر پای اندیشه هایشان گره خورده است. تکیه بر وجه صوری مفاهیم سبب شده پیروان این نگاه با قرائت گزاره‌هایی از بنیان گذاران این مکتب فکری نظیر پیرس، دیویی و جیمز، سعی کنند موضوع را به نحوی مصادره به مطلوب کنند: "حقیقت، قضیه‌ای است که دارای فایده‌ی عملی باشد تا بتواند به نتایج عملی بیشتر و بهتری [ملموسی] دست یابد و رضایت‌مندی به ارمغان آورد".^۵

از سوی دیگر کلیت تفکر پراگماتیستی را می‌توان در گزاره‌ی بالا مشاهده نمود؛ که عبارت است از تعریف **حقیقت و چستی** آن؛ پرسشی به قدمت تاریخ فلسفه و اندیشیدن. چستی حقیقت و چگونگی فهم و دریافت آن برای انسان، از زمان فلاسفه‌ی یونان بابی برای تفکر و اندیشه فراهم آورده؛ اما تعریف حقیقت از منظر پراگماتیستی به نوعی متفاوت از مکاتب و نحله‌های فکری پیش از خود است؛ تا پیش از پراگماتیسم حقیقت امری است بیرون از انسان که سوژه تنها به نظاره‌ی می‌نشیند؛ فارغ از اینکه شناختی حاصل کند یا نه؛ همواره حقیقتی در بیرون از او وجود دارد؛ اما در تعریف پراگماتیستی، حقیقت چیزی بیرون از وجود آدمی نیست و سوژه به جای نظاره‌گر بودن، خود عامل مداخله در شناخت است؛^۶ بر اساس این تعریف شناخت با عمل قرین است که اتفاقاً ملاکی است برای درستی و صدق هر نظریه. از این‌روست که هر نظریه با نتایج ملموسی که دربر دارد، قضاوت می‌شود (داوری نتایج و پیامد های ملموس نظریه). در این دیدگاه نظریه‌ها ماهیت‌های ابزاری برای حرکت هستند؛ و نه راهکاری مقطوع و محتوم. چنین فهمی در کنار سرشت لایتغیر و پویای مفهوم حقیقت از منظر پراگماتیستی بستری فراهم می‌کند برای اندیشیدن به گونه‌ای دیگر؛ اندیشیدن بر پایه‌ی مؤثقت‌ترین یقین‌هایمان. تعریفی که پیش‌تر کانت نیز، واژه‌ای معادل آن قرار داد؛ "واژه‌ی Pragmatic را کانت برای مشخص کردن نوعی حکم که درباره آن هیچ گونه یقین عینی وجود ندارد اما آدمی به آن عملاً یقین دارد به صورتی که این یقین با تمایل آدمی به شرط بندی بر روی آن نشان داده می‌شود"^۷، بکار رفته بود.

ملاک حقیقی بودن، عملی است که به تجارب عینی و ملموس گره می‌خورد و رضایت‌بخشی در پی دارد و این روندی است که به شکلی لاینقطع ادامه می‌یابد؛ از نظریه استفاده می‌شود و با سنجش نتایج عملی و عینی آن، در مقطع زمانی-مکانی موردنظر بهترین و بیشترین رضایت‌مندی را به همراه دارد؛ زمانی هم که نیاز جدیدی به وجود آمد از نظریه‌ای دیگر استفاده می‌شود و باز تکرار همین روند از نو. از همین روست که

^۳حاتمی‌نژاد، حسین-اکبرپور سراسکانرود، محمد. پراگماتیسم. فصلنامه علمی-پژوهشی سپهر

^۴باقری، خسرو- عطاران، محمد (مترجمان). ۱۳۷۴. فلسفه تعلیم و تربیت معاصر. انتشارات مؤسسه علمی فرهنگی قلم

^۵فردریک، کاپلستون، ۱۳۷۴، تاریخ فلسفه، جلد ۸، انتشارات قلم

^۶مگی، برایان. فلاسفه‌ی بزرگ. ترجمه‌ی عزت‌الله فولادوند. انتشارات خوارزمی

^۷همان

^۸حاتمی‌نژاد، حسین-اکبرپور سراسکانرود، محمد. پراگماتیسم. فصلنامه علمی-پژوهشی سپهر

پراگماتیسم را مکتبِ نتایج و پیامدها می‌دانند؛ اسّ و اساسِ درستی یا نادرستی، آزمونِ نتایج عملی و عینی است؛ تنها راه برای فهمِ درستی تئوری‌های به کار گرفته شده سنجشِ آن‌ها با روش‌های تجربی و پیامدهای عملی آن است. همین موضوع سبب می‌شود پیروانِ مکتبِ پراگماتیسم در مواجهه با هر نظریه‌ای ابتدا و پیش از پرسش "چیستی"، "چرایی" را مورد سؤال قرار دهند؛ چرا این نظریه مهم است؟ آیا فایده‌ای دارد؟ مقصود از طرح آن چیست؟^۹ پاسخ به این سؤال ها با یک پاسخ از پیش موجود در ذهن پیروانِ تفکرِ پراگماتیستی سنجیده می‌شود؛ حقیقت چیزی است که برای انسان مفید باشد و خوب به نظر برسد.^{۱۰} برتری دادن به عمل و نتایج عینی و ملموس آن، شبه‌ای در ذهن به وجود می‌آورد؛ مکتبی که خود ادعای رفع دوگانه‌سازی های مرسوم و متداول را دارد، چگونه خود در دام تقابل‌های دودویی اسیر می‌شود؟

پراگماتیسم فلسفه ای است میانجی که سعی در رفع دوگانه های متداول نظیرِ دوگانه‌ی نظریه-پراکتیکس دارد؛ اما نقطه‌ی عزیمت‌اش به موضوع، "عمل" است؛ که از رهگذرِ [بهره‌گیری از] "نظریه" ممکن می‌شود؛ اما دید ساده‌انگارانه و تقلیل‌گرا به آن به جای تلاش برای رفع دوگانه‌سازی‌ها که به نوعی هدفِ این مکتبِ فکری است، هر چه بیشتر سببِ انشقاقِ میانِ دوگانه‌ها می‌شود. تلاش فلسفه‌ی پراگماتیسم بنا به ادعای خودش بیرون ایستادن از منطقِ دوگانه‌سازی هاست؛ اما آن چه امروز به خصوص در دیسپلینِ شهرسازی دیده می‌شود، تأکیدی است آشکار و خودخواسته به ایجادِ دوگانه‌سازی‌ها و حتی در مواردی اصراری وسواس‌گون نسبت به آن؛ که دوگانه‌ی ساختن به مثابه‌ی ارزش مثبت و ناساختن به مثابه‌ی بی‌عملی، خروجی مشهودِ چنین منطقی است.

^۹ جیمز، ویلیام. ۱۳۷۲. پراگماتیسم. مترجم عبدالکریم رشیدیان. انتشارات معرفت
^{۱۰} احاطی‌نژاد، حسین-اکبرپور سراسکانرود، محمد. پراگماتیسم. فصلنامه علمی-پژوهشی سپهر